

## چند پسوند

دبالة پسوند «وار»

امثله‌ای از واژه‌های مذیل به «وار (پسوند اتصاف)» :

سوگوار = سوگ + وار (پسونددارندگی و اتصاف) : مصیبت زده و صاحب مانم و سوگدار را گویند (۱)

امیدوار = امید + وار (پسونددارندگی و اتصاف) (۲) : دارندۀ امید ، صاحب امید و امیدوار

تفصیروار = تفصیر + وار (پسونددارندگی و اتصاف) (۳) : تفصیروار ، مقصراً

عيالوار = عيال + وار (پسونددارندگی و اتصاف) : عيالدار ، معيل ، صاحب عيال (۴)

سزاوار = سزا + وار (پسوند اتصاف) : لایق جزا و مكافات ، شایسته ، قابل (۵)

سازوار = ساز + وار (پسوند دارندگی و اتصاف) : سازگار ، موافق مزاج و سازور (۶). بطور يکه آز معانی اين واژه بر می‌آيد «وار» در اين واژه مفید معنای «گار» و «وار» است و بخصوص استعمال آن بدرو فورم «سازور» و «سازوار» در مفهوم

۱ - برهان ص ۱۱۹۰ وغیاثاللغات ص ۴۸۴ ذیل «وار»

۲ - نهجالادب ص ۵۸۲

۳ - غیاثاللغات ص ۴۸۴ «ذیلوار»

۴ - نهجالادب ص ۵۸۲

۵ - برهان ج ۲ ص ۱۱۳۷ ح ، رک بامثله «وار پسوند لیاقت» ، ايضاً رک به «وار در بهلوی». ترکیب واژه و وظیفة «وار» در آن چندان روشن نیست

۶ - برهان ج ۲ ص ۱۰۷۱ متن وحاشیه

واحد حدس نگارنده را در مورد اینکه «وار دارندگی و انصاف» صورتی دیگر از «ور» است تقویت میکند

استوار = است (۱) (استخوان) + وار (پسوند دارندگی و انصاف) : استخواندار یا پا بر جا یا پایدار و سخت و محکم و هیئت دیگر این کلمه که استوان باشد بی کم و بیش بهمین معنی است (۲)

دستوار = این واژه که در ضمن «وار پسوند لیاقت و مقدار» مورد بحث قرار گرفت در حاشیه برهان قاطع مذیل به «وار پسوند انصاف» تشخیص داده شده است (۳). ولی البته باید در نظر داشت که «پسوند انصاف» در حواشی برهان قاطع در مفهوم وسیع و کلی آن که محیط بر مفاهیم «شباهت و لیاقت و مقدار و دارندگی» است منظور میباشد (۴) در حالیکه مقصود نگارنده از «انصف» مفهوم اخص آن یعنی «دارندگی و صاحبی» است

۵ - «وار» پسوند نسبت (۵). در این واژه ها پسوند «وار» مفید معنی «نسبت» است :

شلوار = شل (ران) + وار (پسوند نسبت) معرب آن سربال و سروال (۶)

گوشوار = گوش + وار (پسوند نسبت). نگارنده «گوشوار» را در صورتی که وصف واقع شود مذیل به «وار لیاقت» میداند ولی صاحب «نهج الادب» گوید: «صاحب انجمن گوید وار . . . از برای نسبت مانند زیور گوشوار یعنی منسوب بگوش . . . » (۷)

۱ - همراه است، هسته و جزوی از واژه های مرکب استخوان ، بیلسته ، استودان یا ستودان و استوند (رک هرموزدانه)

۲ - از هرموزدانه ص ۳۶۲-۳۶۶

۳ - برهان ج ۲ ص ۸۶۲

۴ - رک برهان ج ۲ حاشیه صفحات : ۱۱۹۰ ، ۱۱۳۷ ، ۸۶۲ ، ۷۲۰ ، ۱۲۳۷ و دیگر صفحه ها

۵ - رک : غیاث اللغات ص ۴۸۴ ذیل «وار» ، نهج الادب ص ۶۰۴ ، برهان ج ۲ حاشیه صفحات : ۱۲۴۷ ، ۱۲۸۹

۶ - برهان ج ۲ ص ۱۲۸۹ ح ۸

۷ - نهج الادب ص ۶۰۴

دستوار = دست + وار (پسوند نسبت)؛ «ءو» مودست برنجمن را نیز گفت اند که دستینه زنان باشد» (۱)، باعتبار «دستوار» دستینه می‌توان از «وار» مفهوم نسبت دریافت زیرا «بنه» پسوند نسبت است

۶ - «وار» پسوند فاعلی (۲). صاحب نهج‌الادب از قول صاحب انجمن بکی از معانی «وار» را «فاعلی» ذکر می‌کند مانند :

راهوار = راه + وار (پسوند فاعلی) (۲)

ولی همچنانکه خان آرزو گوید «وار» در «راهوار» نیز نظیر «جامهوار و شاهوار» معنی «درخور ولاائق» است (۲)

۷ - «وار» مغایر «بار» :

خروار = خر + وار (= بار) : بار یک خر، باری که خر تواند برداشت - مجازاً بار اسب و شتر :

مر خر بدزا بطعم کاه وجو آرد  
زیرک خربنده، زیربار بخروار  
«ناصرخسرو بلخی ۱۶۴» (۳)

پیلوار = پیل + وار (بار) مانند : خروار، استروار : «در یک شب (مسعود غزنوی) علوی زینی را که شاعر بود یک پیلوار درم بخشید، هزار هزار درم چنانکه عیارش در ده درم نقره نه و نیم آمدی و فرمود تا آن صلت گران را بر پیل نهادند و بخانه علوی برداشت» «بیهقی ص ۱۳۱» (۴)

### توضیح :

از آنجا که مقصود معرفی انواع پسوند معروف و متداول «وار» که از ریشه «bar» = بردن است، میباشد متعرض انواع دیگر «وار» نمی‌شوند چنانکه در واژه‌های «فروار» و «پروار» پسوند «وار» از ریشه «var» معنی «محافظت»، پناه دادن، پوشانیدن، نهفتن» است (۵). و ذکر «وار» = بار نیز بعلم هم‌ریشه

۱ - برهان ج ۲ ص ۸۶۲

۲ - دک نهج‌الادب ص ۶۰۴

۳ - از برهان ج ۲ ص ۷۴۰ ح

۴ - برهان ج ۱ ص ۴۴۸ ح

۵-دک : Horn. Grundriß der Neupersischen Etymologie. Strassburg

۱893 P304 د ۸۲۳ ص ۲۹۱ ح ۱ ص ۲۹۱ ح ۲ ص ۱۴۷۳ ح ۲

بودن «وار» (پسوند معروف مورد بحث) و «وار = بار» است (۱)  
«واره»

پسوند «واره» صورتی دیگر از «وار» و همیشه و هم مفهوم آن میباشد (۲) این پسوند در پهلوی بصورت «vâraka» مأخوذاً از فورم vâraka آمده است. واژه پهلوی gôshvârak که معادل اوستایی آن gaoshâvare و معادل فارسی آن «گوشواره» میباشد مذیل بهمین پسوند است (۳). استاد پور داود «واره (=وار)» را که در واژه های «گوشواره، گاهواره، چراغواره» دیده میشود معادل اوستایی و پارسی باستان bara از ریشه bar نوشته اند (۴). مثالی چند از واژه های مذیل به «واره» :

گوشواره = گوش + واره (پسوند نسبت و لیاقت)

مشتواره = مشت + واره (پسوند مقدار و لیاقت) (۵)

گربواره = گری (گردن) + واره (پسوند نسبت و انصاف). با = گربو

(گردن) + واره (پسوند) با حذف يك واو «فرهنگ نظام»، جمعاً یعنی لایق گردن (قس: گوشواره) «رشیدی» :

ز بزم مخففة یافت شاخ گل منظوم چوباد کرد گربواره شجر منثور

ایراخیبیکتی «رشیدی» (۶)

گاهواره = گاه و گه + واره (پسوند شباهت) (۷)، مهد

چراغواره = چراغ + واره (ظاهرآ نسبت و لیاقت) : مشکوک و قندیل حافظ

چراغ از باد (۸). «چراغ بره = چراغ + بر (بردن) + ه (پسوند آلت)» نیز بهمین

۱ - هردو از ریشه «bar = بردن»

۲ - رک «تبیعت ایرانی» ص ۲۹۲ بعد، «وندهای های پارسی» بخش چهارم

ص ۶۰ - ۵۷، «هرمزدانمه» ص ۳۶۶-۶۷، «نهج الادب» ص ۶۰۴ و ۶۰۰

۳ - تبیعت ایرانی

۴ - هرمزدانمه ص ۳۶۶-۶۷

۵ - بمعنی مقدار مشت «نهج الادب ص ۶۰۴» . کتفیم که مفهوم مقدار استنباطیست متفرق بر لیاقت

۶ - برهان ج ۳ ص ۱۸۰۷ ذیل «گربوازه» که تصحیف «گربواره» است

۷ - نهج الادب ص ۶۰۰

۸ - رک : برهان ج ۲ ص ۶۲۷ و ۶۲۸ متن و حاشیه

معناست (چراغدان و برعی مشکوٰة: قنديل و ظرفی که در آن چراغ روشن کنند تا باد نکشد) (۱). مقایسه «چراغ واره» و «چراغ بره» از نظر اشتراک وظیفه «واره» و «بره» واز لحاظ توجه بریشه «واره» (bar بردن) مفید است

پشتواره = پشت + واره (پسوند مقدار و لیاقت)، بروزن خشک پاره مقداری از هر چیز باشد که آنرا بر پشت توان برداشت (۲)، در خورپشت، فرآخور پشت و مقداری که بردوش توان کشید: «خداؤند خانه بر جست و چوبدستی برداشت و شانه‌ها یش بکوفت و میگفت: عمر عزیز بزبان آوردم و مال بدست کردم تا تو کافر دل پشتواره بندی و بیری. کلیله و دمنه»

همواره = هم + واره (وظیفه «واره» در این واژه بر نگارنده روشن نیست)

دستواره = دست + واره (پسوند لیاقت و مقدار، نسبت، شباهت) (۳)

فعواره = ذغ (بت) + وار (پسوند شباهت) + ه (زاده) = بتوار: کسی که از کثیر اندوه و غم و خجل و دهشت و حیرت حرف نزند و خاموش نشته باشد مانند بت که صورت آدمی دارد و خاموش و ساکت است و چنین کس را نقش دیوار نیز گویند... فعواره بزیادت‌ها دقیقی گفته:

ای کرده جهانی بجهفا غم‌خواره تا روی تودیدم شده‌ام فعواره (۴)

با توجه بکیفیت استعمال کلماتی چون «گوشوار» و «دستوار» و فرق باریکی که بین فورم بی‌هاء و مذیل بهاء این واژه‌های است بنظر نگارنده می‌توان این هاء را «پسوند تبدیل و صفت با اسم» نامید زیرا «گوشوار» و «دستوار» قیاساً صفت هستند چنان‌که می‌توان گفت «گوهر گوشوار» و «زیور دستوار» ولی با اضافه پسوند هاء مختلفی (مخفف «-ak» بهلوی) تبدیل به اسم می‌شوند: «گوشواره»، «دستواره»؛ اما در زبان فارسی رفتہ رفتہ این فرق از بین رفتہ است چنان‌که «گوشوار» صوت اسم بخود گرفته:

گوشوار ز دلعل ارجه کران دارد گوش دور خوبی گذران است نصیحت بشنو «حافظه»

۱ - رک برہان ج ۲ ص ۶۲۷ و ۶۲۸ متن و حاشیه

۲ - برہان ج ۱ ص ۴۰۹

۳ - رک متن برہان ص ۸۶۲ ج ۲ ذیل «دستوار و دستواره»

۴ - نهج‌الادب ص ۶۰۰

### «واری»

صاحب نهج‌الادب شکل دیگری از پسوند مودع بحث را که «واری» است در ضمن «حروفی که افاده معنی شبی و مانند کنند» باد می‌کنند و می‌گوید لهجه مردم توران است: «واری» یا معرفت نیز آمده چنان که گلواری و نبات واری و این محاوره اهل توران است از جواهر الحروف» (۱). در لهجه آذربايجانی نیز پسوند «vâri» بکار میرود چنانکه گویند: *türki-vâri* = ترکی وار (مانند ترکان: العجم ۱۶۷) ترکوار (لایق و درخور ترکان: رک به «وار پسوند لیاقت» که ذکر آن کندشت)، ترکانه و لایق ترکان و مفهوم «دهاتی وار»، بسادگی، بدون رعایت آداب و رسوم و ادب» اراده کنند (۲)

#### ۱ - نهج‌الادب ص ۶۰۰

۲ - ازین قبیل اصطلاحات در لهجه «ترکی - آذری» یعنی زبان امروزین مردم آذربايجان کم نیست چنانکه گویند: «فلانی سخت ترک است». بلهجه آذربايجانی: *filân kas cox türk bir âdâm-di* «بگذار ترکیش (با: ترکی واریش) را بگویم». بلهجه آذربايجانی: *Boy türküsün (türküvârəsən) diyim* «بیچاره سخت ترک سایه است». بلهجه آذربايجانی: *be-cârâ cox türkasâyâ-di* «*türkasâyâ*» که در کتابهای ادبی ترکی بصورت «ترک صادق» می‌آید ظاهر اتلفظی از «ترک ساده» است وامکان پیدایش *sâyâ* از تلفظ خاص و محلی «ساده» بیشتر است تا از «صادق» عربی.

بعلاوه «سادگی» در زبان فارس تقریبا همان مفهوم «ترک» سایه بودن «آذری را می‌سازد درحالیکه از «صادقت» آن مفهوم مستبطن نیست یعنی بین «صادقت» و «ترک سایه» بودن» همان اختلاف مفهوم وجود دارد که بین «صادقت» و «سادگی و ساده لوحی». تذکر این نکته لازم است که اشاره باین مبحث صرفاً از لحاظ تحقیق علمی و ایجاد توضیح واژه مسجوب عنده بود و نگارنده را در اینمیان جز نقل تعبیری وجود در زبان امروزین آذربايجان گناهی نیست.

این اصطلاحات و تعبیرات در زبان «ترکی - آذری» نماینده طرز تفکر و تعبیر ایرانی و آذری و یکی از مدارک متین و شاخص «خیل و نا اصلی بودن زبان فعلی آذربايجان است و حاکمی از محفوظ ماندن طرز تعبیر و اندیشه ایرانی (آذری) با وجود غنیمت طاهری قالب زبان بیگانه می‌باشد

### انواع اصلی «وار»

چنانکه دو ضمن بعث از انواع ششگانه «وار» (۱) دیدیم مفهوم «مقدار» استنباطی متفرع بر مفهوم «لیاقت» است و «جاموار و خانهوار» مفهوم «فراخور بک جامه و خانه» ولایق جامه و خانه را می‌رساند. مفهوم «فعالی» نیز همچنانکه خان آرزو گوید استنباطی خاص بمناسبت جوهر واژه منظور از مفهوم «لیاقت» است یعنی «راهوار» که بعنوان مثال «پسوند فاعلی» ذکر می‌شود در حقیقت مفهومی جز «در خود ولایق راه» ندارد. با تحقیق در وظیفه «وار» در واژه‌های «شلوار، گوشوار، دستوار» که امثله «وار نسبت» هستند در می‌باشیم که «وار پسوند نسبت» نیز جز «پسوند لیاقت» نیست. بدین ترتیب «وار» دارای سه نوع اصلی خواهد بود: انصاف، لیاقت، شباهت.

از نظر رابطه ریشه‌شناسی و مناسبت معنوی و افتراق وظیفه با ریشه و بن کهن می‌توان گفت «پسوند انصاف» اول پیدا شده است و ربط لغوی با ریشه *bar* دارد و اشتراک وظیفه آن در اینورد با «پسونه ور» مؤید این نظر است، قسم: سوکوار، امیدوار، داشور، تاجور، *taka-barā*. مفهوم لیاقت استنباطیست بعد از فراموشی مفهوم و دیخت اصلی پسوند. مفهوم شباهت بعد از مفهوم لیاقت وجود آمده است و بهمین علت مثالهای اصیل و باستانی که در زبان فارسی باقی مانده از دونوع اول یعنی «لیاقت و انصاف» است: امیدوار، سزاوار، گوشوار، استوار و شلوار. بس درباره انواع سه‌گانه «وار» می‌توان چنین گفت:

- ۱ - «وار لیاقت و شباهت» که در آخر «اسم» و «اسم صفت» (۲) می‌آبد و ایجاد صفت می‌کند: گوهر شاهوار، آتش خورشیدوار و دستار سکریوار
- ۲ - «وار شباهت» که در آخر «اسم» و «اسم صفت» می‌آید و تولید قید می‌کند: سدی وار دوستی بقیامت بردن، دیوانه وار سخن گفتن و جاب وار کلاه انداختن.

- ۱ - یعنی «وار شباهت، وار لیاقت، وار مقدار، وار انصاف، وار نسبت و وار فاعلی»
- ۲ - مقصود از «اسم صفت» اسمهایی نظیر «دیوانه و دشمن» است که در عین وصف بودن متفاوت وصف خود نیز می‌باشند، با وصفهایی که جانشین وصف توانند بود

برای توجیه و تفسیر این نوع «قید»‌ها اگر «وار» در آخر «اسم» واقع شده باشد می‌توان بجای ترکیب «مانند...» گذاشت ولی اگر «اسم صفت» مذیل به «وار» گردد باید «اسم صفت» را جمع ذکر کرد یعنی «مانند...‌ها» چنانکه:

«سعدی‌وار» دوستی بقیامت بردن = «مانند‌سعدي» دوستی بقیامت بردن

«حباب‌وار» کلاه انداختن = «مانند حباب» کلاه انداختن

«دیوانه‌وار» سخن گفتن = «مانند دیوانه‌ها» سخن گفتن

«دشمن‌وار» رفتار کردن = «مانند دشمنان» رفتار کردن

و علت این اختلاف این است که در تراکیب مرکب‌از اسم و پسوند مفهوم «اسم» قاطع و روشن است در حالیکه در تراکیب مرکب از اسم صفت و پسوند جنس متصرفین این صفت منظور است نه چیز و شخص معین و مشخص

۳ - «وار انصاف ودارندگی» که در آخر «اسم» آید و تولید «صفت» کند:

عيال‌وار، تقسیر‌وار وسوگوار، این «وار» هم وظیفه است با «ور» ازین توضیح نتیجه می‌گیریم که «وار پسوند شباهت» ممکن است قید بسازد یا صفت، صفت ممکن است مذیل پسوند لیاقت یا شباهت یا مقدار با انصاف یا فاعلی یا نسبت بــاشد، ولی قید تقریباً نمی‌تواند جز به «وار شباهت و گاهی انصاف» مذیل باشد.

واژه‌های «بتوار»، «گاهوار»، «موسیجه‌وار»، «دبووار و خورشیدوار» که در ضمن امثله ذکر آنها گذشت اصالت معنی‌تشبیه و واژه‌های «گوشوار»، «ترکوار و شاهوار» که بکلی فاقد مفهوم شباهت‌داداصلت معنی لیاقت و نسبت را برای «وار» در زبان فارسی میرسانند

### تشخیص انواع «وار»

واژه مذیل به «وار» ممکن است صفت قرار گیرد یا قید:

- ۱- اگر قید قرار گیرد معمولاً «وار» مفهوم شباهت و گاهی انصاف را خواهد رساند
  - ۲- اگر صفت قرار گیرد برای تشخیص اینکه «وار» پسوند شباهت است بالیاقت بالا انصاف:
- الف - اگر مناسبت بین موصوف و لخت اول صفت مذیل به «وار» از نوع شباهت بوده وجه شبیه بین موصوف و لخت اول واژه مذیل به «وار» وجود داشته باشد «وار» پسوند شباهت است:

آتش خورشیدوار : آتش شبیه خورشید

آتش : موصوف . خورشید وار : صفت مذیل به وار ، خورشید : لخت اول

صفت

ب - اگر مناسبت بین موصوف و لخت اول صفت از نوع لیاقت باشد یعنی رابطه‌ای از نوع شباهت و غیره جـ.ز لیاقت بین دو طرف متحقق نبود «وار» پسوند لیاقت است :

### گوهر شاهوار — حصیر خانهوار

که بین «گوهر» و «شاه» در مثال اول و «حصیر» و «خانه» در مثال دوم فقط مناسبت لیاقت (یا متفرعات لیاقت چون مقدار) محتمل است .

ج - اگر بین موصوف و لخت اول صفت مذیل به وار رابطه اتصاف‌دارندگی برقرار بوده موصوف دارنده لخت اول صفت مذیل به «وار» باشد، «وار» پسوند اتصاف‌دارندگی است :

مرد امیدوار : «مرد (وصوف)» دارنده امید (لخت اول «امیدوار») است او سوگوار است : «او (وصوف یا مستدالیه)» دارنده «سوگ» (لخت اول «سوگوار») است .

### توضیح :

بعضی از واژه‌های مذیل به «وار» محتمل هر دو معنی هستند مثل «خروار ، آزادوار ، آزادهوار و دودکی وار» :

طبع خروار = ، طبیع چون طبع خر ، طبع لاپق و در خور خر  
پند آزادهوار = پندی چون پند آزادگان ، پند در خود آزادگان

غزل رودکی وار = غزل چون غزل رودکی ، غـ.زـ.ل در خـ.ود رودکی  
بطور کلی اگر در صفات مذیل به «وار» بین موصوف و لخت اول صفت مذیل به «وار» شباهت باشد «وار» قطعاً «پسوند شباهت» است :

آتش خورشیدوار : «آتش (وصوف)» شبیه «خورشید (لخت اول صفت)» است .

واگر چنین نباشد امکان دارد موصوف را «در خور ولاپق لخت اول ترکیب مذیل به وار و مناسب آن» گرفت یا اینکه موصوف را شبیه «ترکیب اضافی که موصوف سابق الذکر مضاف آن ترکیب و لخت اول ترکیب مذیل به وار مضاف الیه آن باشد» دانست :

الف - در مثال «طبع خروار» چون «طبع (موصوف)» شباہتی باخرا (لغت اول صفت «خروار») ندارد پس یکی ازین دو توجه را باید در نظر گرفت :

- ۱ - «طبع (موصوف)» در خود ولایق «خر (لغت اول «خروار») و مناسب آن تواند بود.

- ۲ - «طبع (موصوف)» شبیه «طبع خر (ترکیب اضافی متشکل از موصوف ولغت اول ترکیب)» است .

ب - در مثال «پند آزادهوار» نمی توان «پند» را شبیه «آزاده» گرفت پس :

- ۱ - ممکن است «پند» در خود «آزادگان» و مناسب آنان باشد .
- ۲ - امکان دارد منظور «پندی چون پند آزادگان» باشد .

ج - در «غزل رودکی وار» غزل نمی تواند شبیه «رودکی» باشد بلکه :

- ۱ - ممکن است «غزل» لایق و در خور «رودکی» باشد .
- ۲ - و امکان دارد «غزلی چون غزل رودکی» مراد باشد .

باید در نظر داشت که اهل زبان بتسامح «طبع خرمانند»، صورت خرم-مانند، پند آزاده-مانند و غزل رودکی-مانند» بکار برندولی طبعاً از این استعمالات «طبعی مانند»، صورتی مانند صورت خر، پندی چون پند آزادگان، غزلی چون غزل رودکی» منظور دارند .

در مواردی نیز که ترکیب مذبل «وار» قید قرار گیرد مثل «عاشق وار در خود کشیدن» و «اقبال وار روی بر تافت» مقصود شباہت حال و فعل فاعل فعل با حال «لغت اول ترکیب» است نه با خود «لغت اول ترکیب» و می توان «حال و فعل فاعل» را در خور ولایق «لغت لول ترکیب مذبل بهوار» دانست :

الف - در مثال «عاشق وار در خود کشید» منظور شباہت حال و فعل فاعل «در خود کشید» با حال و فعل «عاشق» است یعنی «او را در خود کشید چون در خود کشیدن عاشقان را چنانکه عاشقان در خود کشند» و در خود کشیدنی در خور ولایق عاشقان» نیز می توان گفت

ب - در مثال «اقبال وار روی بر تافت» مقصود «روی بر تافتی چون روی بر تافت اقبال» است یا «روی بر تافتی لایق و در خور اقبال» جز اینکه در این مولود

اراده طبیعی اهل زبان مفهوم شباهت است نه مناسبت و لیاقت.

### چند مثال قابل توجه از کلمات مذیل به «وار»

مردانهوار: این ترکیب جالب در دیوان حافظ ومنطق الطیر عطار دیده میشود:

گردن سالوس و تقوی بشکنم	«حافظ»	دل بی دربند تا مردانهوار
صبر کن مردانهوار و مردباش		همچو خورشید سبک رو فرد باش
«منطق الطیر چاپ اصفهان . ص ۷۱»		

«مردانهوار» از لحاظ قیاس زبان فارسی صحیح بنظر نمی آید زیرا پسوند «انه» نیز نظیر پسوند «وار» مفید مفهوم «لیاقت و شباهت» است، و جمع این دو پسوند نا صحیح و حداقل غیرلازم میباشد چنانکه عبارت «دل بی دربند تا مردانه گردن سالوس و تقوی بشکنم» خود کامل است و احتیاجی به «مردانهوار» احساس نمیشود، و «مردانهوار» در بیت حافظ عیناً نظیر «آزادانهوار» است در عبارت «آزادانهوار سخن گفت» (بعای «آزادانه سخن گفت») که از لحاظ محاوره و گفتار اهل زبان مردودواز نظر قاعده و قانون استعمال پسوند مورد بحث ناصحیح است و جز تضعیف صفت یا قید مذیل به «انه» فایدهای ندارد (یعنی از «مردانهوار» مردی و مردانگی ضعیف تر از «مردانه» و شیوه بدان واژ «آزادانهوار» آزادی فروتر از «آزادانه» و شیوه بدان بنظر می آید، که البته حافظ و عطار را چنین مقصودی نبوده است)؛ اینجاست که تصور «وارزاده» یا «وار تاکید» پیش می آید. باید در نظر داشت که گاهی آمدن «وار» در آخر کلمات مذیل به «انه» اشکال ندارد مانند «دیوانهوار» و «علت آن اینست که کلمه چنان جوش خوردۀ که وظیفه مستقل «انه» در آخر آن روشن نیست و اهل زبان از آن مفهوم ترکیبی یعنی «دبو+انه» را در نمی باند بلکه «دیوانه» را به مرغه «اسم صفت مستقل و مفرد»ی محسوب میشود واژ «دیوانهوار» مفهوم «مجنون وار» درک میکنند نه «مجنونانهوار»؛ ولی بهر حال حافظ و عطار از آنها هستند که در اینقدر بایشان اقتدا توان گرد. ترکیب مردانهوار چنین است:

مردانهوار = مرد (اسم صفت) + انه (بسوند لیاقت و شباهت) + وار (؟)

بزرگ وار: بزرگ (صفت) + وار. این ترکیب از نظر قیاس غریب مینماید.

اگر این کلمه برای چیزهای مناسب ولاحق بزرگان صفت قرار میگرفت «وار» پسوند

لیاقت محسوب میشد : رفتار بزرگوار ، جامه بزرگوار ؛ واگر نظیر «مردانهوار ، دیوانهوار ، و آزادوار» قیدبرای فعلی قرار میگرفت (در خدمت وزیر، بزرگوار سخن گفت . یعنی : چون بزرگان سخن گفت) اشکالی نداشت ولی وجه صفت قرار گرفتن آن برای اشخاص و رجال چندان روشن نیست و چنانست که بگوئیم : مرد دیوانهوار مرد آزادوار . از استقصای ناقصی درمورد واژه های مختوم به «وار» چنین بر میآید که واژه های مشکل از «اسم صفت» و «وار» میتوانند قید واقع گردند (با پسوند شباهت) یا صفت برای چیزهای لایق و مناسب متصفین بصفتی که جزء اول ترکیب است قرار گیرند (پسوند لیاقت) ولی معمولاً صفت برای ذوق العقول قرار نمی گیرند و بهمین جهت ترکیب «بزرگوار» و «ناباک وار» شکل استثنائی دارد؛ باید افزود که بر اساس توجه باراده واستعمال اهل زبان نوعی مفهوم اتصاف در واژه «بزرگوار» در خواهیم یافت منتهی اتصافی که بالتصاف عادی نظیر «امیدوار»، «سوگوار» فرق دارد و بهتر است آنرا «اتصال و تأکید» بنامیم زیرا در «بزرگوار» تعظیم بیشتری نسبت به «بزرگ» حس میشود و «بزرگ» صفت عادی در مقابل «کوچک» است در حالیکه «بزرگوار» حاکی از عظمت معنوی میباشد .

### ناباک وار :

همه نره دیوان ناباک وار ابا لشکر سهمگین بی شمار «بهرام پژدو» = ناباک + وار (پسوند اتصاف و تأکید) (۱). البته باید فراموش کرد که پسوند «وار» در این واژه وظیفه اتصاف بدان مفهوم که در «امیدوار و سوگوار» دیدیم ندارد بلکه از هر لحاظ قابل مقایسه است با «بزرگوار». حدس زائد بودن «وار» نیز در این واژه قابل اعتنا و توجه است

سزاوار = سزا + وار (پسوند اتصاف). اساس تحقیق در باره این واژه وظیفه «وار» در آن باید بر درک مفهوم واقعی واژه مرکب و تشخیص صیغه واژه «سزا» قرار گیرد. سزا دو معنی دارد : باداش و لایق و سزاوار ، که مفهوم دوم با صیغه وصفی «سزا» از مصدر «سزبدن» مناسبتر است (۲). اگر چه وظیفه وار و مفهوم سزاد را در این

۱ - اگر «وار» را در این ترکیب پسوند تشبیه بگیریم موجب تضعیف صفت «ناباک» خواهد شد، یعنی «چون ناباکان».

۲ - بهلوی sacâk صفت مشبه از sacitan . رک برهان ح ۲ ص ۱۱۳۷

واژه چندان روشن نیست نگارنده وظیفه «وار» را در این واژه نوعی اتصاف می‌پندارد . قس :

«سزاوار» و «ناسزا» (۱) را با :

«امیدوار» و «ناامید» (= ناامیدوار یا بی‌امید)

نومیدوار :

بعد سه روز و شب حیران وزار برد کان بنشسته بدنو میدوار «مثنوی»

نومیدوار = نومید+وار (پسوند شباht) : چون نومیدان

شکستهوار :

گرم بگوشة چشمی شکستهوار به بینی فلك شوم بیز رگی و مشتری بسعادت

ایضاً : شکستهوار بدرگاهت آمدم که طبیب «طیبات سعدی»

بموسیائی لطف توام نشانی داد «حافظ»

= شکسته+وار (شباht) : چون شکستگان ومثل خسته دلان وافتادگان

بندهوار :

دعاگوی ایندولتم بندهوار خدا یا تو این سایه پایندهدار «بوستان سعدی»

= بنده+وار (شباht) : چون بندگان

مردوار :

گر تو جانی بر فشاری هر دوار بس که جانان جان کند بر تو نشار «منطق الطیر عطار»

ایضاً : بکی پیش خصم آمدن هر دوار دوم جان بدر بردن از کارزار «سعدی»

= مرد+وار (شباht) : چون مردان

پریوار :

کیست آن لعنت خندان که پریوار برفت که قرار از دل دیوانه بیکبار برفت «طیبات سعدی»

= پری+وار (شباht) : مثل پری

۱ - اینش سزا نبود دل حقگزار من کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید «حافظ»

پدروار :

بفرمانبران بر ، شه داد گر  
پدر + وار (تشیه) : مثل پدر

سوگوار :

باز اسمعیل را بین سوگوار کیش او فربان شدن در پیش بار «منطق الطیر عطار»  
سوگ + وار (پسوند اتصاف و دارندگی) : عزادار

☆ ☆ ☆

در خاتمه مبحث «وار» از اطنا یسکه رفت پوزش میطلبیدواز خوانندگان دانشمند  
این یادداشت‌های ناقص، انتظار دارد که با انتقاد و راهنمایی‌های خود نگارنده را در تکمیل  
این مقاله باری دهند.

تبریز . ۱۹ اسفندماه ۱۳۳۴

منوچهر هرتسوی